

چراغ خاموش جنبش‌های دانشجویی

۳



دانشگاهیان

و سرگردانی‌های پس از فراغت



۲

تفکر در کنار احساس

در باب حرکت تاریخی حضرت امام حسین «ع»



۲

گپ نخست (سر مقاله)

زنان روستایی قربانی نابرابری‌ها



نابرابری میان زنان و مردان به درازای تاریخ انسان‌هاست. تفاوت جنسیتی و ارزشی میان زنان و مردان، یک باور و واقعیت تاریخی است، که در لایه‌های زندگی جمعی بشر بوده و کماکان ادامه خواهد یافت. کمتر تاریخ بشر را می‌توان سراغ گرفت که سرشار از این نابرابری میان «زن و مرد» نباشد. این نابرابری هم در باورهای دینی وجود داشته است و هم در اندیشه‌های شعرا و فیلسوفان نام‌دار. به‌عنوان یک برداشت و باور مسلط در مناسبات زندگی بشر، تحمیل گردیده است. در کتاب مقدس مسیحیان آمده است که حوا به دلیل نقصان عقلی خود حضرت آدم را فریب داد. از این نظر، عامل گناه اصلی، ابوالبشر و حضرت آدم حوا است. ارسطو، یکی از نام‌آوازه‌ترین فیلسوفان بشر است که دیدگاه نابرابر میان زنان و مردان دارد. از نظر او، زنان، همان مردان ناکام است، که حاصل ناتوانی طبیعت در خلق مردان، زن شده است. گویا زن، هدف اصلی برای خلقت نبوده است. رنگ‌های زن‌ستیزی و نابرابری میان زن و مرد در اندیشه‌ی شعرا نام‌دار هم وجود داشته است. به گونه‌ی مثال: زنان چون ناقصان عقل و دین اند. و در شعر دیگری آمده است: زنان از پهلوی چپ آفریده / کس از چپ راستی هرگز ندیده.

در آموزه‌های اسلامی نیز نابرابری‌های فاحشی میان زنان و مردان وجود دارند؛ دو شاهد زن یک مرد در مسائل قضایی و یا یک پسر برابر دو دختر میراث بردن، نابرابری‌های اصلی و اساسی است. گذشته از این، دیدگاه اسلام نسبت به زنان بیشتر جنسیتی است. حتی بهشت هم جنسیتی است؛ حوران قشنگ بهشتی برای مردان مؤمن و عده داده شده است، نه مردان خوش صورت برای زنان زیباروی.

اما، با شروع عصر روشن‌گری در دنیای غرب، این نابرابری‌ها آهسته آهسته به‌هم خورد. و روشن‌گری زمینه را برای شکل‌گیری جریان‌های «فمینیستی» فراهم نمود. موج‌های بزرگی فمینیسم به‌وجود آمد و خواهان فرصت‌ها و امکانات مساوی و برابر میان زنان و مردان در تمام حوزه‌های زندگی گردیدند. و تأکید کردند که این باور، باید به‌عنوان یک فرهنگ در میان جامعه نهادینه شود. بدون شک، تبعیض‌های جنسیتی، نابرابری و نگاه «جنس دوم» به زن، در درازای تاریخ بشر بوده است. نابرابری که بالای زنان از طرف مردان تحمیل شده، به‌دلیل «جنس دوم» بودن‌شان است؛ ورنه هیچ نابرابری و تبعیض ذاتی

۲

طرحِ نومی باید!



عبادت عارفی



است که وضعیت را مدیریت می‌کند. اما، در افغانستان از آن‌جای که نظام با رویکرد قبیله‌ای، مذهبی و آئینی تعریف شده و بیرون از تجربه تاریخی مردم، بر مردم توسط کسانی که خودشان به مؤلفه‌های دولت مدرن و نظام مردم‌سالاری باورمند نبودند و خودشان عامل فساد و تباهی کشور بودند، تحمیل شد. و این نظام پاسخ‌گو نیست. واقع این‌که این مدل غربی مدیریت قدرت در افغانستان که کشوری دارای شکاف‌های گوناگون اجتماعی می‌باشد و همه‌ی این شکاف‌های اجتماعی فعال بوده و بر همدیگر بار می‌باشند، پاسخ‌گوی نیازهای آدم

می‌شود؛ سربازی که در میدان نبرد از امر مافوق سر باز بزند، سرباز نیست و این مافوق سرباز در واقع سیاست‌گر است که میان آسایش غرق است، و چه بسا جنرالان و سربازانی که کنه نبردشان برخلاف باورمندی‌شان بوده اند، ولی نمی‌دانستند. در دولت‌های مدرن و نظام‌های مردم‌سالار، این سیاست‌مداران هستند که با اقتدار سیاسی و سرمایه ملی که در اختیار دارند، تدبیر می‌کنند و یک کشور را مدیریت می‌نمایند. تا سیاست و نظام سالم و بی‌آلایش در یک جامعه ساخته نشود، با جنگ و کشته‌سرباز جامعه به‌سامان نمی‌شود و این نظام

در دولت‌های مدرن و نظام‌های مردم‌سالار مدیریت قدرت، کنترل و تأمین امنیت یک کشور را تنها جنرالان و سربازان در میدان‌های نبرد تضمین نمی‌توانند. جنرالان و سربازان، در واقع ابزار و وسیله‌ی هستند برای دفاع از منافع سیاست‌گران و بازی‌گران قدرت. ممکن این منافع سیاسی منافع جمعی و انسانی باشند، که به فداکردن جان جنرال و سرباز می‌ارزد، و ممکن که در عقب شهامت و قهرمانی آن‌ها، مهره‌های سوخته به بازار سیاست‌های پلشت شان رونق بخشند. در این صورت، خون جنرالان و سربازان صادق و وفادار به هدر می‌رود. در اکثر موارد، جنرالان و سربازان ابزارهای انسانی‌ای هستند که استراتژی‌ی سیاست‌گران را در میدان‌های نبرد به نمایش می‌گذارند و عملی می‌کنند. بیشتر جنرالان و سربازان نمی‌دانند که برای چه می‌جنگند و برای کدام ارزش جان می‌دهند؛ چرا که آنچه به سرباز گفته می‌شود حقیقت موضوع نیست، بلکه توجیهی خون سرباز است. برای جنرالان و سربازان، چگونه مبارزه کردن و سرباختن برای حاکمیت قانون و ارزش‌ها، که این قانون و ارزش‌ها را نخبه‌های مملکت با در نظر داشت منافع طبقه‌ای، مذهبی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و قومی‌شان ساخته‌اند، آموخته می‌شود که نافرمانی نکنند. برای سرباز، سرباختن برای پیش‌برد هدف رهبر آموخته

افغانستان و کره جنوبی از خیلی جهات با همدیگر شباهت‌های داشته‌اند. در سال ۱۹۵۰م نیروهای نظامی کره شمالی به کره جنوبی حمله کردند و تمام زیربنایها و داشته‌های کره جنوبی را نابود ساختند، که افغانستان نیز در زمان حکومت مجاهدین و طالبان نابود شد. در بیست و هفتم ژوئن همان سال، شورای امنیت سازمان ملل اعلام کرد که سپاهیان تعدادی از کشورهای عضو برای مقابله با قوای کره شمالی به منطقه خواهند شتافت. جنگ شدت گرفت و قوای کره شمالی عقب رانده شد. سیاست در کره جنوبی در انتخابات مارس ۱۹۶۰م «ری» برای چهارمین بار به ریاست جمهوری انتخاب شد؛ ولی در مقابل تظاهرات دانشجویمان و شورش مردم که از اوج گرفتن فساداداری خسته شده بودند، استعفاء کرد. در سال ۱۹۶۱م گروهی از نظامیان تحت رهبری «جنرال پارک چونگ هی» قدرت را در دست گرفتند. حکومت جنرال پارک ۱۸ سال به طول انجامید که در این مدت انگاره‌های منفی که درباره کره جنوبی وجود داشت، همه را باطل کرد و از کره جنوبی یک کشور بزرگ اقتصادی در سطح جهان ساخت. در افغانستان نیز نیاز است که نیروهای اجتماعی‌ای که معتقد به گذار از وضعیت برزخی اکنون هستند، در هماهنگی با همدیگر به این روند شوم سیاست‌رانی‌های قوم‌گرایانه و نانسانی خاتمه دهند و نخبه‌های افغانی به‌جای فرار از کشور و فتوای آنلاین انترنتی، پوشالی و رنگارنگ از پشت میز در کشورهای اروپایی و آمریکایی بیایند در کشورشان و وظیفه‌ی انسانی و وجدانی‌شان را به انجام برسانند -البته این هم در همچون وضعیت، توقعی است در حد توهم- تا باشد که انسانیت دوباره در این سرزمین احیا شود؛ و همه‌روزه جنرالان، سربازان و فرزندان این مرز و بوم برای تأمین منافع مهره‌های سیاسی کشورهای منطقه کشته نشوند و با ایمان کامل به انسانیت برای تأمین امنیت در سرزمین شان سربلند باشند.

زنان روستایی قربانی نابرابری‌ها



رضا احسان

بین زنان و مردان وجود ندارد. از نظر «ژاک دریدا»، نابرابری میان زنان و مردان یک امر ساختگی و ناشی از قطب‌بندی زبانی و ساختار زبانی است. به عبارت دقیق‌تر، ادبیات جامعه، مردانه است؛ پسر خوب و دختر بد است. زن ضعیف و مرد قوی است. از نظر «دریدا»، تا زمانی که قطب‌بندی‌های زبانی از بین نرود، نابرابری‌های جنسیتی از بین نمی‌رود. خلاصه، جریان فمینیستی در غرب توانست تبعیض، نابرابری و بی‌عدالتی را میان زنان مردان از بین ببرد.

در دنیای اسلام هنوز هم که هنوز است، نابرابری میان زنان و مردان موج می‌زند. در عربستان سعودی، زنان حق رانندگی و رسیدن به چوکی قدرت را ندارند. در ایران، زنان رهبر و رئیس جمهور شده نمی‌توانند. گروه‌های تندرو و افراطی اسلامی مانند «طالب» و «داعش» کمر را از سدجا برای حذف زنان از تمام حوزه‌های زندگی بسته است. متأسفانه، در افغانستان وحشتناک‌تر از هر جای دیگر است. زنان هر روز قربانی می‌دهند. در جایی به آتش کشیده می‌شود، در جایی هم بینی‌شان بریده می‌شوند و در جای دیگر هم مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند...

خصوصاً زنان روستایی قربانی اصلی این نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هاست. زنان در دهکده‌ها، در طول تاریخ با انبوه از مشکلات دست‌وپنجه نرم کرده‌اند و می‌کنند، و قربانی پاورها و سنت‌هایی مزخرف دینی و اجتماعی شده‌اند، و در قفس آهنین این باورها حبس شده و از بین رفته‌اند می‌روند. هیچ‌زنی مثل زنان روستایی با تاریکی هادست‌وپنجه نرم نکرده‌اند. در طول جنگ‌های داخلی، زنان روستایی بیشتر از سایر اقشار جامعه، شدیدترین آسیب‌ها را متحمل شدند. سرنوشت زندگی‌شان انتخاب می‌شدند؛ اما انتخاب کرده نمی‌توانستند. به‌یکبار نحیف زنان روستایی شلاق‌های زده می‌شدند و به‌زور برای زر به شوهر داده می‌شدند. مورد انواع و اقسام خشونت قرار می‌گرفتند. ولی باز هم گام به گام با مردان در کارهای شاقه سهم می‌گرفتند.

دیدگاه شریک‌گرایانه نسبت به زنان روستایی بیداد می‌کنند. سرنوشت زنان و دختران روستایی را یک گوسفند اضافه‌تر در طویانه (گله) رقم می‌زنند. زنان روستایی از ابتدایی‌ترین خدمات زندگی محروم است. صدها زن روستایی از اثر دردهای زایمان و ولادت جان‌های‌شان را از دست دادند و هنوزم می‌دهند. نه شفاخانه‌ی معیاری برای‌شان وجود دارد و نه طب و طبابتی درست.

دیدگاه بالغ مردان روستایی نسبت به زنان‌شان این است که آن‌ها باید تابع عام و تام شوهران‌شان باشند؛ در مقابل شوهران‌شان زبان‌بازی نکنند و از کوچک‌ترین حق خود دفاع‌نیز نکنند؛ نان و دیگ خوب بپزند؛ تائیسستی متفاوت از دیگران داشته باشند؛ فرزندان سالم و اکثراً «پسر» به‌دنيا بیاورند... خوشبختی زنان روستایی در خانه‌داری آن‌ها و انجام وظایف مادری‌شان است. این ادبیات در ظاهر شیک؛ اما در واقعیت امر قرب زنان روستایی را کند. وابستگی عاطفی، روانی و اقتصادی زنان را نسبت به مردان زیاد کرد و از درس و تعلیم به‌دور ماند. اما اکنون زمان آن رسیده تا هنجارهای و باورهای مزخرف سنتی که باعث نابرابری زنان و مردان روستایی می‌شوند، را از بین برد. زنان روستایی را باید از لحاظ روحی و روانی تقویت کرد. نگاه شریک‌گرایانه و مادی‌گرایانه را نسبت به زنان روستایی کاهش داد. وابستگی‌های اقتصادی‌شان را باید به‌حد اقل رساند. مهم‌تر از همه حکومت و نهادهای مسئول باید به صحت و حیات زنان روستایی توجه‌جدی‌نمایند.

به امید روزی که زنان روستایی عاری از هرگونه مشکلات زندگی گردند.

تفکر در کنار احساس در باب حرکت تاریخی حضرت امام حسین «ع»



و اسارت تک تک از ایتارگران کربلا، تصویر و تفسیر تاریخی، علمی، مستند و مطابق نیاز امروزی از این قیام ارائه شود، شاید به درستی بتواند آنچه که شائسته و فرض مکتب عاشورا است ادا شود. آنچه که لازمه‌ی نسل امروزی است، شناخت و درک درست و واقع‌بینانه‌ی نهضت عظیم عاشورا است، و این نیاز شاید فقط بتواند از راه تفسیر روشنگرانه و تجزیه و تحلیل ابعاد و بخش‌های که کمتر به آن پرداخته شده مطابق روایات تاریخی و مستندات موجود در کنار تفسیر توصیفی، بدست آید. شور عاشورایی هم گام با شعور عاشورایی، شنیدایی در کنار تفکر و تعمق روی چگونگی وقوع حادثه کربلا و اهداف این حرکت مهم است. مسئولیت‌ها و مکلفیت‌های نسل نو و آینده نیز اگر در ذیل تفسیر نو و معطوف به عقل و تفکر، کاوش و جستجو شود، سودمند و پرتیر خواهد بود.

هدف: حضرت امام حسین «ع» به‌دلیل حکومت ظالمانه یزید، ظلم و زورگویی‌های حکومت وی، و نامه‌های بی‌شمار مردم کوفه مجبور می‌شود مدینه را ترک کند و از آنجا به مکه و به سوی کوفه حرکت کند. تاریخ، کتاب‌ها و رساله‌های فراوان در این مورد سخن گفته‌اند. اما، در این‌جا صرف به بخشی کوچکی اشاره می‌شود که فکر می‌کنم سخنرانان، روضه‌خوان‌ها و مبلغان در آن مورد کمتر پرداخته‌اند.

حضرت امام حسین «ع» در یکی از گفته‌های تاریخی‌اش می‌گوید: «من از روی خودخواهی و خوش‌گذرانی و یا برای فساد و ستم‌گری قیام نکرده‌ام، بلکه جهت اصلاح امت جدم قیام کرده‌ام» و هم‌چنان زمانی که در مقابل لشکر کوفه و شام در روز عاشورا قرار می‌گیرد، فریاد «یهیات من‌الذله» را سر می‌دهد. و ده‌ها مورد از صحبت‌ها و گفته‌های ارزشمند و پربار امام حسین «ع» موجود است که در آن از هدف قیام و نهضت خود و یارانش می‌گوید.

در این‌جا می‌خواهم بگویم که امام حسین «ع» در حقیقت مطابق آیه قرآن عظیم‌الشان که می‌گوید: «و باید از میان شما کسانی باشد که مردم را به‌سوی خیر و نیکی دعوت کند، و امر به معروف نماید و نهی از منکر کند، و همین کسان در راه رستگاری قرار دارد و از جمله‌ی رستگارانند» عمل می‌کند و برای مبارزه با ظلم، استبداد، زورگویی و استفاده‌جویی‌ها قیام می‌کند، و در این راه جان‌ش را فدا می‌کند و جوانانش را قربانی از طرف دیگر خانواده‌ی آن حضرت بعد از ایشان به اسارت می‌روند و هر نوع

ظلم و شکنجه و آزار و اذیت را به‌جان می‌خرند. همه‌ی این‌ها از این جهت است که دین اسلام را از خطر نابودی نجات دهد؛ در مقابل ظلم ایستادگی کند و درس بزرگ را برای نسل‌های بعد از خود به یادگار بگذارد. از طرف دیگر، حضرت زینب، مبلغ و مفسر قیام امام حسین «ع»، اهداف قیام و جان‌نشاری امام حسین «ع» و یارانش و حرکت تاریخی آن‌ها را تفسیر کرد و به مردم رساند و از این جهت تا زمانی که انسانی در روی زمین زندگی می‌کند و تاریخ زنده است، کربلا و قیام امام حسین «ع» زنده خواهد بود.

تفسیر: اما برای زمان ما، نوعیت تفسیر این نهضت و این حرکت تاریخی خیلی مهم است. مفسرین و مبلغان گرامی اگر در این مورد از دقت و توجه لازم کار بگیرند، کاری بزرگی کرده‌اند. اگر تفسیر به نحوی باشد که تنها با احساس و عاطفه‌ی پیر و جوان و زن و مرد ارتباط برقرار کند، و یا همه‌ساله صرف روایت واقعه کربلا باشد، شاید نتوانسته آنچه را

آنچه که لازمه‌ی نسل امروزی است، شناخت و درک درست و واقع‌بینانه‌ی نهضت عظیم عاشورا است، و این نیاز شاید فقط بتواند از راه تفسیر روشنگرانه و تجزیه و تحلیل ابعاد و بخش‌های که کمتر به آن پرداخته شده مطابق روایات تاریخی و مستندات موجود در کنار تفسیر توصیفی، بدست آید.

دانشگاهیان و سرگردانی‌های پس از فراغت

و توقع هم نیست که کارهای خلاف از آنان سر نزنند. اسناد و گزارش‌های متعددی در این خصوص وجود دارد، که جوانان تحصیل کرده، پس از نا امید شدن‌شان از حکومت و پیدا نکردن شغل مناسب، به گروه‌های تروریستی و افراطی پیوسته‌اند؛ و یا هم به خاطر پول در قتل افراد و اشخاص دست داشته‌اند. سرق‌های که صورت می‌گیرد، نیز بی‌حضور این جوانان بیکار نیست. سیلی از مهاجرت‌های غیر قانونی در کشورهای مختلف دنیا از جمله اروپا را، نیز اکثراً این جوانان تشکیل می‌دهند. عده قابل‌شمار این جوانان بعد از بازگشت مهاجرت به وطن، دچار امراض خانمان‌سوز چون اعتیاد به موادهای نشه‌آور و... می‌شوند که این حالت، وضعیت زندگی را نه تنها برای خودشان، بلکه برای خانواده‌های‌شان هم جهنم می‌سازند.

۵. و اما دولت، که وظیفه‌ی بر آورده کردن همه‌ی این خواست‌ها را به عهده دارد، کم‌ترین کاری را در این زمینه هم انجام ندهاده است. بر اساس آمار احصائیه مرکزی در سال گذشته، ۶۸ درصد کل نفوس کشور را جوانان تشکیل می‌دهد. و یافته‌های دیگر این نهاد در همان گزارش نشان می‌دهد که ۳۸ درصد کل کشور در بیکاری مطلق به سر می‌برد. این امکان وجود دارد که این آمار در سال جاری رقم خیلی بالاتر را نشان خواهد داد. این رقم تکان‌دهنده، که اکثریت آنرا جوانان تشکیل می‌دهد نگرانی‌ها را افزایش داده است. بارها جوانان بیکار به خاطر خواست‌های برحق‌شان دادخواهی کردند، و صدای‌شان را به گوش مسئولین رساندند؛ اما دولت که مسئول اصلی آن می‌باشد، تا به حال تمام این صداهای نا شنیده گرفته و برای حل این مشکل ناکام مانده است. معلوم نیست که این وضعیت تا چقدر دوام خواهد کرد. اما شواهد نشان می‌دهد، که وضعیت کار و توسعه‌ی اقتصادی نه تنها رو به بهتر شدن نیست، بلکه سیر نزولی خویش را به سرعت می‌پیماید!



ابراهیم مود

از این دست کم نیست، تلخ‌تر از این داستان‌ها نیز در این سرزمین وجود دارد. قاسم‌های زیادی در این کشور با مشکلات موجود دست و پنجه‌نرم می‌کنند، اما معلوم نیست که تا چقدر وقت. ۴. بخش دیگر معضل بیکاری، سبب افزایش نا امنی‌ها، دزدی، ابتلا به اعتیاد مواد نشه‌ی و ده‌ها موارد دیگر می‌شود که هر کدام عوامل بدبینی یک جامعه است. جوانان که با دنیایی از امید و آرزو تحصیل کردند؛ اما در نهایت بر اثر بیکاری، امید و آرزوی‌شان را از دست دادند. حالا اما هیچ‌گونه دور از انتظار

وی (CV)» من ارسال نشده باشد. اما از هیچ یک‌شان صدای امیدوار کننده‌ی بر نخاست. از بی‌کاری و تحویل دادن (سی وی) در ادارات خسته شدم. از زندگی خسته شدم. او حدوا یک سالی می‌شود که نامزد دارد، اما معلوم نیست که چقدر وقتی عروسی خواهد کرد. او تازه به کمک دوستانش در یکی از شرکت‌های خصوصی مصروف کار شاقه بصورت تمام وقت شده است. اما معاش او کمتر از ده هزار افغانی در ماه است. قاسم در کنار دوستانش در یک اتاق کرایه‌ی در شهر کابل زندگی می‌کند. داستان‌های

کرده، در نهایت سد بزرگی را در مقابل جوانان ایجاد کرده‌اند. ۳. عده از جوانان بعد از فرغت‌شان، حتی حاضر اند خلاف رشته‌ی تحصیلی‌شان نیز کار نمایند. اما باز هم این خواست آنان بی‌پاسخ می‌ماند. به یک نمونه می‌پردازیم: قاسم باشنده ولایت غور، که چند سالیست از ادبیات فارغ شده است، حکایت تلخی از زندگی‌اش دارد. او می‌گوید: بیشتر از یک سال است که دنبال کار می‌گردم. هر روز وب‌سایت‌های کاریابی و اعلانات را چک می‌کنم. در هر پست اعلان‌شده «درخواستی و خلص سوانح» می‌فرستم. شاید در هیچ دفترى نباشد که درخواستی کار و «سی

سخن از کار است. وقتی سخن از کار باشد، در این کشور همه قار(قهر) است. افغانستان یگانه کشوری‌ست، که بیشترین رقم آمار بی‌کاری را در بین کشورهای همسایه و منطقه به ثبت رساند. این معضله‌ی اجتماعی، تنها دامن‌گیر یک قشر خاص نیست، بلکه مردان و زنان که واجدین شرایط کار می‌باشند همه را شامل می‌شوند. اما، بیشترین آسیب این معضله سراغ جوانان به‌خصوص دانشگاهیان را گرفته است. این که چرا؟ حالا به این موضوع می‌پردازیم:

۱. تحصیل، تنها به‌منظور آگاهی و بالا بردن ظرفیت‌های درونی اندوخته نمی‌شود. حد اقل در افغانستان این فرضیه مصداق بوده می‌تواند. در کشور که «نان خشک» بیشترین مصرف غذایی اکثر مردم را تشکیل می‌دهد؛ مسأله شغل‌یابی و کار، بالاترین گراف نگرانی و اندیشیدن را به خود اختصاص می‌دهند. جوانان، که چرخه‌های محرک یک جامعه می‌باشند، از آوان انتخاب رشته‌ی تحصیلی‌شان در دانشگاه‌الی فراغت‌شان به سوه‌های لیسانس، ماستری و دکتورا، بیکار ماندن‌شان در بازار کار، اصلی‌ترین نگرانی‌شان را تشکیل می‌دهد. اکثر جوانان که مشغول تحصیل می‌باشند، از پیدا کردن شغل مناسب مطابق رشته‌ی تحصیلی‌شان بعد از فراغت هیچ‌امیدی ندارند. چرا که این موضوع در سالیان قبل و نیز در شرایط فعلی بیان‌کننده این است که در این‌جا روابط بر ضوابط حاکم بوده و تقریری‌ها نه بر اساس شایسته‌گی، بلکه بر اساس روابط و خویش‌سالاری صورت می‌گیرند.

۲. مشکلات موجود در ادارات افغانستان، جوانان را الزاماً وامی‌دارند که در زمان تحصیل، به‌جای اینکه بیشترین وقت‌شان را صرف مطالعه و تحقیقات پژوهشی بکنند، مصروف جانب‌گیری‌ها و ساختن روابط به‌اصطلاح نیک با اشخاص ذی‌صلاح و صاحب قدرت می‌کنند. اینجا روابط بیشتر از دانش و آگاهی نقش دارد. سند تحصیلی، گاهی بهانه‌ی برای شغل‌یابی و اکثراً بی‌هیچ ارزشی می‌باشد. برای شغل‌یابی، مشکل تنها یکی دو تا نیست، حسابش به بالا می‌کشد. از فساد اداری گرفته تا کم بودن کار در بازار آزاد و نهادهای دولتی، همه دست‌به‌دست یکی

گزارش از: الیاس طاهری

برگزاری نخستین بازی بین المللی دومارتن در بامیان



اگرچه دویدن و دوش، یک ورزش طبیعی است. چون این بازی، با رفتار و حرکات انسانها مطابقت دارد. گفته می‌توانیم که «دومارتن» یا «دوومیدانی» از زمان پیدایش بشر وجود داشته و این وسیله‌ی بوده برای برخورد با محیط خطرناک ماحول زنده‌جان‌ها و به‌ویژه انسان‌ها. انسان اولیه، برای دفاع از خود، محتاج به دویدن و فرار بوده تا از این طریق خود را به جایی پنهان کند و به زندگی خود ادامه دهد. افرادی که ضعیف بوده و توانایی دویدن، پریدن و جهیدن را نداشته، بدون شک که طعمه‌ی خطرناک طبیعی و حیوانات قرار می‌گرفته‌اند. در تنگنای زندگی و مرگ، انسان‌ها ناگزیر بوده تا از قدرت بازوان و پنجه‌های شان و یا هم دویدن، استفاده‌ی حداکثر را بکنند تا از خود پاسیانی کرده باشند. در سال‌های پسین اما، کشورهایی مانند انگلستان به این ورزش توجه خاصی را مبذول داشته است. حتی از سال‌های ۱۸۲۰م و ۱۸۶۰م، دوومیدانی به گونه‌ی رسمی در دانشگاه‌ها و مکاتب انگلستان راه یافت و علاقه‌مندی زیادی به فراگیری حرفه‌ی این ورزش می‌پرداختند.

راه‌اندازی بازی «دومارتن» در بامیان هم ورزشی است از همین دست (طبیعی). برای نخستین بار، این بازی در سطح بین‌المللی اش در ولایت بامیان - افغانستان راه‌اندازی شد، که در آن بیش از ۱۶۰ ورزشکار داخلی و بیرونی، شرکت داشتند. رقابت دوش، در دو مسافتی ۱۰ کیلومتری (برای دختران و بخش از پسران) و ۴۲ کیلومتری (برای پسران) که در سطح جهانی رقابت می‌کردند برگزار شد. ورزشکاران ۱۲ ممالک جهان در این مسابقه حضور داشتند و دوشادوش ورزشکاران افغانستانی به رقابت پرداختند. شرکت‌کننده‌گان در بازی دوش «مارتن برای افغانستان» از ممالک آمریکا، کانادا، انگلستان، آلمان، فرانسه و افغانستان بودند. از ولایت‌های کابل، بلخ و پروان هم ورزشکاران شرکت کرده بودند. زمینه‌ی برگزاری این برنامه‌ی ورزشی را شرکت توریستی «راه ابریشم» با همکاری اداره محلی بامیان فراهم کرده بود. رقابت از ساحه‌ی «قرغه‌تو» می‌مرکز بامیان به فاصله‌ی ۴۲ هزارمتر تا مرکز شهر بامیان ادامه داشت. در کتگوری بین‌المللی این دوش، «کیف میکینش» ورزشکار انگلیسی، ۴۲ کیلومتر راه را در ۲ ساعت و ۵۵ دقیقه طی کرد و مقام نخست را از آن خود نمود. دختران شرکت‌کننده اما، پس از طی کردن ده هزارمتر به بازی خاتمه دادند. نظیره سیفی در این رقابت سخت و تنگاتنگ، از هم‌قطاران اش پیشی گرفت و از میان ۴۵ ورزشکار دختر مقام اول را به نفع خودش رقم زد. نظیره، دانش آموز صنف هشتم مکتب از بامیان است. او می‌گوید، هدفش از اشتراک در مسابقه، انتقال پیام صلح، صمیمیت، همدیگرپذیری و برابری زن و مرد به دیگر مردمان افغانستان و گوشه‌گوشه‌ی دنیا است. نظیره، از نوجوانان و هم سن و سالانش دعوت می‌کند تا آن‌ها نیز ورزش کنند. زیرا به باور وی «عقل سلیم در بدن سالم است». او پس از طی کردن ۱۰ کیلومتر، هنوز احساس بسیار خسته‌گی نمی‌کند و می‌گوید، خوش است که مقام نخست را در بازی از آن خود کرده است. چرا در بامیان؟

بامیان، بستر مناسبی برای انجام گونه‌های ورزش دانسته می‌شود. اینجا امنیت و آرامش را هر کس به خوبی احساس می‌کند. طبیعت بامیان صاف و دل‌انگیز است، مناظر قشنگ طبیعی دارد و هر فردی آزادانه در خیابان‌های شهر در پگاه و بیگاه به دوش می‌پردازند و دوچرخه‌سواری می‌کنند. از همین رو، چنین برنامه‌ها در بامیان برگزار می‌شود و علاقه‌مندان حتی از بیرون از افغانستان به بامیان می‌آیند. یکی از اهداف برگزاری مسابقات ورزشی در ولایت بامیان، تشویق ورزش‌گران داخلی گفته شده، تا ورزشکاران از دیگر ولایات نیز به بامیان بیایند و از این طریق بتوانند در آینده برای رقابت‌های ورزشی به دیگر کشورهای جهان بروند. دیگر هدف این برنامه، جذب و گسترش صنعت گردشگری است. شایان ذکر است که هفته‌ی پیش، مسابقه‌ی دوچرخه‌سواری هم میان ۱۵۰ رقابت‌کننده‌ی پسر و دختر در بامیان راه‌اندازی شده بود.

چهارم - جنبش‌های دانشجویی در افغانستان: کانون جنبش‌های دانشجویی در افغانستان، لسه حبیبیه بود و در دانشگاه کابل به اوج خود رسید. شاگردان لسه حبیبیه توسط معلمین هندی تدریس می‌شدند. آن‌ها با آموزش‌های جدید و دنیای مدرن آشنا شدند و به زودترین وقت از درون این لسه طبقات جدید اجتماعی شکل گرفت. این شاگردان به دو گروه «سنت‌گرایی و افراط‌گرایی» تقسیم شدند. سنت‌گراها رویکرد محافظه‌کارانه داشتند. آنها خواهان تغییرات آرام و تدریجی مدرنیته در افغانستان بودند. اما افراط‌گرایان، خواهان تغییرات سریع و پیاده نمودن هر چه زودتر مدرنیته و ارزش‌های دنیای جدید در این کشور بودند. لسه حبیبیه تنها لسه عادی نبود، بلکه نقطه‌ی آغاز برای مهم‌ترین تحولات سیاسی و روشنفکرانه بود. شاگردان حبیبیه جریان مشروطیت‌خواهی را پایه‌ریزی نمودند و خواهان پذیرش تجربیات جدید، اصلاحات در حکومت، تغییر نظام مطلقه به مشروطه و رفتار بر مبنای قانون شدند، نه یک فرد. مشروطیت اول بر حول سراج‌الاکابر و لسه حبیبیه شکل گرفت و این زمینه را برای شاگردان فراهم نمود تا بر علیه عیاشی، خوش‌گذرانی، آزاروآذیت، چور و چپاول و استبداد شاه قدهلم نمایند. مشروطیت دوم شکست خورد، اما از هر دو وضع موجود ناراضی بودند.

در دوران نادرشاه تمام مکاتب جدید بسته شد. فقط ۲۷ مکتب در سراسر کشور باز ماند. چند مکتب محدود در کابل آنهم به خاطر نمایش برای خارجی‌ها باقی ماندند؛ اما شاگردان شدیداً تحت کنترل و مجازات بودند. نادرشاه، دانشجویانی را که به خاطر تحصیل به ترکیه رفته بودند، پس خواست. نشریه‌های خصوصی را دولتی کرد. مسئولین این نشریه‌ها را بندی و مجازات کرد. شعرا و نویسندگان درباری شدند. تمام انجمن‌ها و جنبش‌های اجتماعی سرکوب شد. کسی جرأت انتقاد و اعتراض را نداشتند؛ اما حرکت انقلابی «عبدالمخالق هزاره» که منجر به قتل نادر شاه شد، را می‌توان به عنوان رادیکال‌ترین حرکت دانشجویی در تاریخ افغانستان قلم‌داد کرد.

دانشگاه کابل مرکز ثقل جنبش‌های دانشجویی بود. اولین جنبش‌های دانشجویی اسلام‌گرا در سال ۱۳۳۷هـ ش توسط دانش‌آموخته‌گان الازهر تشکیل شد. این جنبش، فعالیت‌های شان را در دانشگاه کابل با دعوت به اسلام و جهاد شروع کرد. آن‌ها توسط ملاحا حمایت می‌شدند و در اخیر تبدیل به چند حزب سیاسی-مذهبی شدند. اما، دهه‌های ۴۰ و ۵۰ دانشگاه کابل مرکز اوج جنبش‌های دانشجویی و شکل‌گیری احزاب سیاسی بود. نقطه عطف این جنبش‌ها بر می‌گردد به سوم عقرب ۱۳۴۴هـ ش زمانی که حکومت از سوی شورا رأی اعتماد می‌گرفتند، تعداد دانشجویان اعم از اناث و ذکور وارد شورا شدند، تا به سخنان آنها گوش دهند. اما این دانشجویان توسط رئیس شورا اخراج شد و رأی‌دهی را سری برگزار کردند. دانشجویان در بیرون شورا به تحریک «حزب دموکراتیک خلق» تظاهرات پنج‌هزار نفری را راه‌انداختند. تعداد زیاد از دانشجویان کشته شدند. جامعه نیز در مسیر دانشجویان حرکت می‌کرد. اما با تبدیل چهره‌ها در رأس حکومت، جنبش را خاموش کردند. بنابراین سوم عقرب اوج جنبش‌های دانشجویی در افغانستان است. خلاصه، مغزهای متفکر حزب خلق و پرچم و تعداد از احزاب اسلامی، دانشجویان دانشگاه کابل بودند. این دانشجویان، محافل و حلقه‌های سیاسی دایر می‌نمودند. بحث‌های سیاسی می‌کردند. برای سرنوشت سیاسی جامعه تصمیم می‌گرفتند. اندیشه و خرد انتقادی را در جامعه زنده می‌کردند. اما بعد از سقوط حکومت کمونیستی، و به‌وجود آمدن مجاهدین و سپس امارت اسلامی طالبان، چراغ محافل جنبش‌های دانشجویی خاموش گردید. نه دانشگاهی وجود داشت و نه مکتبی فعال بود. تفنگ جای قلم را گرفت؛ سرکوب جای انتقاد و اعتراض را. لنگی، ریش و چین جای‌گزین نکتایی و دریشی گردید، جنگ و خون و خشونت بر صلح و آرامی چیره شدند.

اما، در طول ۱۳ سال از حکومت دموکراتیک در افغانستان که تمام مکاتب جدید و دانشگاه‌ها فعال گردید، شاهد شکل‌گیری یک جنبش دانشجویی آن‌چنانی و فراگیر نبودیم، تا وضعیت نامطلوب کشور را به نقد گرفته و از حقوق دانشجویی و انسانی خویش دفاع نمایند. دانشجویان امروز نسل بی‌تحریک، بی‌عمل، بی‌انگیزه و دل‌زده هستند. نه دغدغه تغییر و تفسیر وضع موجود را دارند و نه روحیه انتقاد و توانایی اعتراض. تنها در سال ۱۳۹۲هـ ش بود که ۸۲ تن از دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه کابل بر علیه برخوردهای تبعیض‌آمیز تعدادی از استادان دست به تحصن زدند. این تحصن به زودترین وقت حمایت گسترده‌ی مردم و توجه رسانه‌های داخلی و خارجی را به خود جلب کرد. بیشتر از ۲۰ روز طول کشید؛ اما سرانجام توسط فریب حکومت خاتمه یافت. این حرکت در نفس خود بی‌نظیر بود، اما تبدیل به یک جنبش دانشجویی فراگیر و مؤثر نشد. توانیست به‌یک نهضتی تبدیل گردد که به اهداف و خواسته‌های دانشجویی و انسانی خویش برسند. امروز بیشتر از هر دوره‌ی دیگر زمینه‌ی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و دانشجویی فراهم است اما چراغ جنبش‌های دانشجویی در کشور خاموش است.

جنبش‌های دانشجویی مخالفت نمودند، اما مارکوزه و بلوخ دفاع کردند. مارکوزه تا حدی از جنبش‌های دانشجویی دفاع نمود، که دانشجویان را پرولتاریای عصر حاضر خطاب کرد. هانا آرنت، فیلسوف سیاسی نیز در باره جنبش‌های دانشجویی نظرداد و گفت: جنبش‌های دانشجویی، اهداف بزرگی را دنبال می‌کنند. اعتراض، گردهمایی، تحصن و... نسبتی به جنبش‌های دانشجویی ندارند. این جنبش‌ها می‌توانند موضوعات فراتر از دانشگاه، حتی جامعه را در بر بگیرند. مثلاً: جنبش دانشجویی که در امریکا به نام جنبش آزادی بیان وجود آمد، یا جنبش رفع تبعیض از سیاه‌پوستان در جنوب، قوی‌ترین جنبش‌های دانشجویی بودند که در تاریخ غرب شکل گرفتند. و فشارهای بی‌درپی بالای حرکت‌هایی تبعیض‌آمیز حکومت وارد کردند. هانا آرنت به برخی اهداف جنبش‌های دانشجویی نظر مثبت دارد و به متناقض نظر خنثی. از جمله، دست زدن به تغییر کارکرد دانشگاه و برخی دیگر راه‌مهمات و خطرناک می‌داند. اما، هانا آرنت مشارکت سیاسی دانشجویان را حق به‌جا می‌داند. و سیاسی کردن مطلق دانشگاه را خطرناک. آرنت، به این باور نیز است که جنبش‌های دانشجویی باعث خواهد شد که دانشجویان به‌جای این که به درس، پژوهش و تحقیق بپردازند، عمل سیاسی را به‌صورت مطلق جایگزین آن کنند. طراوت اخلاقی شان از بین می‌رود. به هدف شان نمی‌رسند. بی‌هویت می‌شوند. و سرانجام یک نیروی انارشسیسم، مخرب و ویرانگر در جامعه بار می‌آیند. آرنت به این هم اشاره می‌کند که دانشجویان برعلاوه دانشجو، شهروند نیز هستند. نباید فعالیت‌های شان محدود به دانشگاه بمانند، باید دست به عمل سیاسی هم بزنند. محمد جواد روح، نویسنده‌ی ایرانی جنبش‌های دانشجویی را به «دما سنجی» تشبیه می‌کند، که هر لحظه تب و تاب یک جامعه‌ی



مریض و بیمار را می‌گیرد و از خود، گرمای تازه و نفس تازه به روح افسرده‌ی جامعه می‌بخشد. هادی مخائیک، یکی دیگر از نویسندگان ایرانی، جنبش‌های دانشجویی را یک امر پیچیده‌ی اجتماعی، فرهنگی، علمی و سیاسی می‌داند، که آنرا نباید به یکی از این‌ها خلاصه کرد. تیلی، جنبش‌های دانشجویی را حیات جامعه دانسته و آنرا یک امر معقول و نوآورانه قلم‌داد می‌کند. هابرماس جنبش‌های دانشجویی را مظهری از جنبش‌های جدید می‌داند، که علیه قدرت‌های شوم و استبدادی به میدان می‌آیند و جهت‌گیری عام و معطوف به علائق انسانی دارند.

در طول ۱۳ سال از حکومت دموکراتیک در افغانستان که تمام مکاتب جدید و دانشگاه‌ها فعال گردید، شاهد شکل‌گیری یک جنبش دانشجویی آن‌چنانی و فراگیر نبودیم، تا وضعیت نامطلوب کشور را به نقد گرفته و از حقوق دانشجویی و انسانی خویش دفاع نمایند. دانشجویان امروز نسل بی‌تحریک، بی‌عمل، بی‌انگیزه و دل‌زده هستند. نه دغدغه تغییر و تفسیر وضع موجود را دارند و نه روحیه انتقاد و توانایی اعتراض. تنها در سال ۱۳۹۲هـ ش بود که ۸۲ تن از دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه کابل بر علیه برخوردهای تبعیض‌آمیز تعدادی از استادان دست به تحصن زدند.

تاریخ نشان داده است؛ حلقه‌ها و جنبش‌های دانشجویی ظرفیت این را دارند که تبدیل به کانون فکری و اندیشه‌ی انتقادی جامعه شوند؛ برای دفاع از حقوق مدنی و انسانی کار کنند. این جنبش‌ها برعلاوه کارهای تحقیقی و پژوهشی، برای کاهش فقر، تبعیض، چور و چپاول و استبداد مبارزه می‌کنند. الگوی آزادی، برابری، عدالت‌خواهی و صلح‌طلبی در سیمای عصیانگر جنبش‌های دانشجویی نهفته است. جرقه‌های امید از روزنمی این جنبش‌ها به تاریکی‌های می‌تابند.

یکم - تاریخچه‌ی جنبش‌های دانشجویی: سابقه‌ی جنبش‌های دانشجویی قبل از دهه ۱۹۶۸ - ۱۹۵۰ میلادی بر می‌گردد، که در امریکا، آلمان غربی و فرانسه اتفاق افتاده است. اولین جنبش دانشجویی در سال ۱۹۶۰م توسط سیاه‌پوستان به خاطر تبعیض‌های نژادی در امریکا صورت گرفت. این جنبش، راه را برای سایر جنبش‌های دانشجویی هموار نمود. جنبش دانشجویی دیگری که در دانشگاه «برکلی» امریکارخ داد، در سراسر دانشگاه‌های امریکا، کانادا و حتی اروپا گسترش یافت. جنبش دانشجویی ۱۹۶۸م فرانسه متأثر از همین جنبش بود. جنبش دانشجویی «برکلی» اول به شکایات از محدودیت‌های آزادی بیان در محیط دانشگاه پرداخت، اما خیلی زود به مسایل بزرگتری تبدیل گردید. این جنبش، خواست تا ماهیت دانشگاه نوین و روابط آن با جامعه تعریف گردد. جایگاه دانشجو در دانشگاه معین گردد. هم‌چنان مسایل حل نشده‌ی آموزش عالی را در جوامع صنعتی و دموکراتیک به‌عصره‌ی عمومی کشاند.

این جنبش، دانشگاه را محل مختص به دانش و تفکر انتقادی می‌دانست، و می‌گفت: دانشگاه جامعه‌ی از دانشمندان است. باید قوانین خود را خودش وضع کند. نباید سازمان و اداره دانشگاه تحت سلطه‌ی تجارت و سیاست‌های بیرونی قرار گیرد. کار دیگری که این جنبش انجام داد، سهم‌گیری همه‌ی تأثیرپذیران در تصمیمات کلان دانشگاه بود. زیرا، پراکنده‌شدن قدرت میان همه، یکی از اصول نهادهای دموکراتیک است. به عبارت دقیق‌تر این جنبش، دموکراسی مشارکتی را مطرح کرد، که همه‌ی تأثیرپذیران در تصمیم‌گیری‌های کلان سهم شوند. دومین جنبش دانشجویی که قدرت و تأثیر زیاد داشت، در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۷م در اسپانیا رخ داد. این جنبش دانشجویی به ساز کارها، ساماندهی و چگونگی ورود به تحصیلات عالی در اسپانیا متمرکز شد. و آزمون‌های ورودی یک دانشگاه دولتی را به چالش فراخواند.

دوم - تعریف جنبش‌های دانشجویی: حرکت‌های سیاسی دانشجویی، تظاهرات، تحصن و گیرد همایی‌ها را نباید با جنبش‌های دانشجویی یکی گرفت. جنبش دانشجویی یکی از انواع جنبش‌های اجتماعی است که غالباً جنبه‌ی اخلاقی و گاه‌ها ایدئولوژیکی دارند. تعریف که «هتر» از جنبش‌های دانشجویی ارائه می‌کند؛ آنرا مشمول قواعد شورش می‌داند. از نظر هتر، شورش دو نوع است: شورش‌های مشروع و غیر مشروع. شورش غیر مشروع تخطی از قانون است؛ شورش مشروع، اعتراض به قانون، که به هدف تغییر قانون صورت می‌گیرد و برای تصحیح نهادهای قانونی تبعیض‌آمیز، به‌صورت دوام‌دار کار می‌کنند. در این تعریف، جنبش دانشجویی معادل شورش و یک روند دوام‌دار است. اما جنبش‌های دانشجویی با انقلاب تفاوت دارد. اول: جنبش‌های دانشجویی دایمی است و با توجه به شرایط تغییر می‌کند. دوم: یک شورش است که با مطالبات بزرگ و معین منجر به شکست و یا هم پیروزی می‌شود. اما انقلاب، یک عمل سریع و آتی است که از ابزارهای غیرقانونی استفاده می‌کند. در صورتی که جنبش‌های دانشجویی از ابزارهای قانونی استفاده می‌کنند. هدف انقلاب به تغییر کل نظام است؛ اما جنبش‌های دانشجویی به اصل قانون تأکید دارند. مثلاً اعتراض جنبش دانشجویی امریکا بر علیه تبعیض نژادی و جنگ ویتنام بود، نه تغییر کل نظام امریکا. در جنبش دانشجویی، تظاهرات بزرگترین حربه برای تغییر رفتارهای غیرقانونی است؛ آن‌هم باید در چارچوب دانشگاه صورت گیرد. در انقلاب اکثر مردم دخیل است و از بطن جامعه شروع می‌شود. سوم - اهمیت و کارکرد جنبش‌های دانشجویی: جنبش‌های دانشجویی فرانسه، امریکا و آلمان بیشتر ماهیت و کارکرد ایدئولوژیکی داشت، خصوصاً ایدئولوژی چپ نو. در فرانسه، عناصر مانوئیسم نیز در آن اضافه گردید، که باعث واکنش فیلسوفان چپ نو و سایر فیلسوفان شدند. اختلاف بین اعضای مکتب فرانکفورت نیز به‌وجود آمدند. آدرنو و هورکهایمر با



محمد احمدی

نامه‌ی به مادر م مناسبت روز جهانی زنان روستایی

مادر! وقتی چشم به‌جهان گشودم، قلب کوچکم مهربانی، لبخند و نگاه پر از صداقت و بی‌ریا ات را احساس کرد. زمانی که من لبخند می‌زدم، لبخند زیبا بر چهره‌ی خسته‌ات می‌نشست و دنیایت سبز می‌شد؛ اما ما گریه‌ام دلت می‌لرزید و طوفانی می‌شد. هنگامی که کودک بودم و با شنیدن گریه‌ی کودکنامه با سرعت می‌دویدی، همه کارها را جا می‌گذاشتی تا مرا آرام کنی. شاید از همان لحظه بود که فهمیدم، تنها در کنار دستان پر مهر و محبت توست که احساس آرامش و خوشبختی می‌کنم. تنها تو هستی که همیشه دردها و مشکلات زندگی خود را پنهان می‌کنی و با رفتار ملایم، عواطف و خوشی‌هایت را که بوی بهشت می‌دهد، به من تقدیم می‌کنی. هرگز آن صدای لطیف که هر شب برایم لالایی می‌خواند، را یادم نمی‌رود. صدای قشنگی که همیشه به دلنتگی‌هایم پاسخ می‌دهد و آغوش گرم خود را پناه‌گاه دردهایم می‌کند، به قیمت جانم فراموش نمی‌کنم.

مادر جان! بی‌خوابی‌هایت، محبت‌هایت، صبر و تحملت در مقابل مشکلات زندگی، آدم و عالم را به حیرت می‌اندازد. کارهای سخت و دشوار را بر دوش نحیف و نازکت حمل می‌کردی تا دخترت آرام بخوابد. مادر! نمی‌دانم معنای واژه «مادر» را در کجا جست‌وجو کنم؟ در درخشندگی خورشید؟ یا در سرسبزی بهار؟ و یا در دل‌انگیزی عطر گل‌ها؟ مادر! معنای نام‌ات را در تمام زیبایی‌های عالم جست‌وجو کردم اما نیافتم. این رازی است که من به آن پی نبردم. ای خواستنی‌تر از همه‌ی عشق‌ها، دوستت دارم! همه‌ی دنیا را تقدیم مهربانی‌هایت می‌کنم. مادر جان! کوشش می‌کنم که از شجاعت و قهرمانی‌ات بیاموزم و مثل خودت محکم و استوار باشم تا در مقابل مشکلات روزگار خم نشوم.

مادر! فقط دستان نوازش‌گر و پینه‌بسته‌ات را در دستانم می‌فشارم و بوسه می‌زنم. خود را برای همیشه در عمق زیبایی‌هایت غرق می‌کنم و برای همیشه به چشمان بیدارت می‌نگرم؛ اما هرگز از نگاهت خسته نمی‌شوم. زیرا این نگاه، حلال مشکلات و تسکین دردهایم هست. مادر! وقتی از تو حرف می‌زنم، احساس می‌کنم به‌خدا نزدیک‌تر می‌شوم و در مقدس‌ترین لحظه‌ی زندگی قرار می‌گرم. وقتی نام مقدست را بر زبان می‌آورم، بغض گلویم را می‌فشارد، شاید این نشانه‌ی عشق خالص و پاکت باشد، که گلویم را عقده می‌گیرد؛ عده‌ی محبت که هرگز از بین نمی‌رود. مادر! تو تمام خوشی‌هایت را به‌من بخشیدی و غم‌هایت را در خود فروخوردی؛ تا نفس دارم و حتی بعد از مرگ نیز روحم فراموشت نخواهد کرد.

ای خدای بزرگ! به من توانایی بده هرگز در پله‌های غرور بالا نشوم؛ همیشه کنار مادر باشم. خدایا! کمک کن تا قلب فرشته‌ی زمینی‌ات را نشکنم و آسمان آرزوهایش را خراب نکنم و همیشه برایش عشق و محبت هدیه کنم.

مادرم! ترا عاشقانه دوست دارم و با تمام وجودم به تو عشق می‌ورزم. تو فرشته‌ی آسمانی هستی که خداوند یک‌بار برایم هدیه کرده است. من هم تا توان دارم محبتم را نثار تو خواهم کرد تا هدیه‌ی گرمای خداوندی را پاس داشته باشم. مادرم! دنیای کودکی و جوانی‌ام سرشار از طنین دل‌انگیز توست. تمام خاطراتم را خط به خط با نام تو نوشتم‌ام و همیشه به‌یاد تو مرور می‌کنم و همیشه تورا می‌ستایم. مادر! در‌ستایش دنیای پرمهرت، ترانه‌های اخلاص خواهم سرود و گل‌دسته‌ی از عشق بر گردنت خواهم آویخت. شکوه عشق را در زمزمه‌های مادرانه‌ات می‌بایم و راز خلقت را از قلب پرمهرت می‌خوانم. مادر! بوسه بر دستانت، روحم را زنده می‌کند و دیدارت زیباترین ارمغان زندگی‌ام می‌باشد. ایمانم از دعای توست و خدایم را از زبان تو شناختم‌ام. عبادت را تو به من آموختی، مادر! وقتی سرم را روی زانوی تو می‌گذارم، زیباترین لحظات زندگی‌ام را تجربه می‌کنم. مادر! تو خوشبو‌ترین عطر دنیا هستی که از استنشام‌اش سیر نخواهم شد. مادر! ای الهه‌ی مهرا! تو گلی خوشبو از بهشتی از تبار فاطمه؛ گویا وجود تورا با مهر فاطمه سرشته اند پس همیشه دعایم کن، چرا که دعایت سرمایه‌ی فردای من است. وقتی خسته از سفر کنار تو می‌آیم، با دیدنت تمام خستگی‌ها از وجودم فرار می‌کند.

از خداوند می‌خواهم همه‌ی مادران را از ناملایمات روزگار حفظ کند

تقدیرم به فرشته‌ی زندگی‌ام شریفه موحدی زاده

دید مثبت یک دانش آموز نسبت به آینده کشور



معمومه جعفری

میهنم

می‌دانم که سرنوشت حتمی و همیشه‌گی‌ات جنگ، تباهی، ویرانی، تبعیض و بی‌عدالتی نخواهد بود. باور دارم که آفق روشن و امیدبخشی در انتظار نسل‌های آینده‌ات نشسته است؛ و یقین دارم نسل خروشان و جوشان‌ت برخواسته از دامن علم و معرفت، روزی قافله‌ی عقب‌مانده‌ات را به کاروان توسعه و پیشرفت جهان پیوند خواهند زد.

میهنم

گرچه در طول تاریخ، صحنه‌های سیاه و تاریک را در درون سینemat ثبت کرده‌ای و دست‌های ویرانگر هنوز هم به خرابی‌هایت می‌افزایند و فرهنگ خشونت را تقویت می‌بخشند. آن‌ها حتی کوشش می‌کنند تا برای نسل‌های نوین‌ات فرصت فراموش کردن رنج‌های گذشته را ندهند و وضعیت را مثل گذشته‌ها به‌نفع شان مدیریت کنند. اما، این نسل ویرانگر و تبه‌کار باید بداندند و درک کنند که با درک و فهم که جامعه به آن رسیده، دیگر نتیجه‌ی عکس خواهد داد.

ای میهنم! ای سرزمین زیبایی! تورا دوست دارم و تورا گلستان می‌سازم. با خون رنگ‌های گل‌هایت را آب‌پاری می‌کنم. خارِ دستانم را تحمل می‌کنم؛ اما نمی‌گذارم تا گل‌هایت پژمرده شود.

میهنم! گرچه می‌سوزی در آتش ظلم و استبداد، آرزو می‌کنم که زین همه تباهی شوی آزاد!

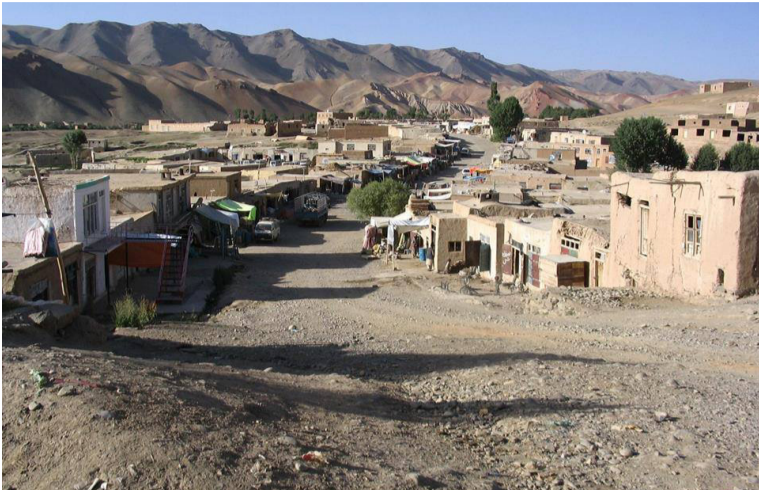
معمومه جعفری، دانش آموز صنف هشتم لیسه عالی رهنورد نور

گفت و شنود

گفتگو با انجنیر «علی دادلعلی»

در مورد پروژه سرک عمومی ولسوالی لعل و سر جنگل

✦ گفتگوگردان: عزیز الله مهدی



در قدم نخست از این که وقت خود را در خدمت ماهنامه گپ دهکده قرار داده‌اید، تشکری می‌کنم. در ضمن، قسمی که شما در جریان هستید، پروژه اعمار سرک درجه دوم ولسوالی لعل و سر جنگل از سال گذشته به این طرف تحت کار است. اعمار این سرک چه اهمیتی روی وضعیت زندگی مردم این ولسوالی دارد؟

اولا از شما و از جمع مسئولین محترم ماهنامه «گپ دهکده» ابراز امتنان می‌کنم. در قدم دوم، در جواب سوال شما می‌توان

گفت که: پروژه سرک درجه دوم به طول ۷۷ کیلومتر، از کوتل «چارق کشته» که نقطه صفری پروژه است تا حدبخش کوتل «بامه‌گنگ»، از سوی وزارت فواید عامه به‌حمایت مستقیم UNOPS و بانک جهانی راه‌اندازی گردیده است. سروی سرک در سال ۱۳۹۳هـ‌ش شروع شده بود و کار عملی آن از برج سنبله ۱۳۹۳ هـ‌ش به‌این‌طرف آغاز گردیده است. اهمیت این سرک در شرایط حاضر شامل موارد ذیل می‌شود:

- اهمیت مواصلاتی و ترانسپورتی
- اهمیت اقتصادی
- اهمیت معیشتی

موارد فوق، اهمیت کلیدی اعمار سرک در ولسوالی لعل و سر جنگل را در بر می‌گیرد. به‌طور نمونه، اگر قبالا وسایط سنگین و سبک در فصول اول و آخر سال در دشت کرمان

(دشت سفرک) تا یک‌هفته و یا بیشتر و کمتر از آن در داخل گل‌گیر می‌ماندند و باعث ضایعات کلان اقتصادی، اتلاف وقت و ... می‌گردیدند؛ اما با اعمار و اكمال این سرک، نواقصی از این دست برطرف خواهد شد. اهمیت اقتصادی آن نیز به‌خوبی واضح است. اعمار این سرک، در پائین آوردن قیمت کالاها و اشیای مورد نیاز مردم تأثیر مستقیم دارد. و هم‌چنان سهولت زیادی را برای مسافرین و عابرین فراهم می‌کند.

مسئولیت کار این پروژه را کدام شرکت/شرکت‌ها به‌عهده دارند؟

شرکت‌های قراردادی «برادران دولت‌یاری»، «فیض مجددی»، «امداد» و «تابش امید» قسمت‌های مشخصی این پروژه را عهده‌دار اند:

- شرکت «تابش امید» از «چارق کشته» الی «دشت سفرک»

• شرکت «فیض مجددی» از «دشت سفرک» الی «دهن سنگ‌ریخته»

• شرکت «امداد» از «دهن سنگ‌ریخته» الی «دهن قزل»

• شرکت «برادران دولت‌یاری» از «دهن قزل» الی حدبخش «بامه‌گنگ»

البته به استثنای مناطق «هفت ناوه‌ها» حدود ۹۰٪ کار تکمیل شده است.

چنانچه شما گفتید در حدود ۹۰فیصد کار پروژه تکمیل شده است، شما با استفاده از تخصص تان کار تکمیل‌شده‌ی این پروژه را از لحاظ تخنیکی چگونه بررسی می‌کنید؟

البته از نظر تخنیکی تا حدی قابل قبول است؛ ولی بازهم آن‌چنانی که باید تطبیق می‌شد، نشده. به‌طور مثال نواقص عمده‌ی که در تطبیق این پروژه موجود است، قرار ذیل است: مسیریابی دقیق صورت نگرفته. پلچک‌ها یک‌نواخت در نظر گرفته شده است. جوی داخل بازارهای لعل، گرماب و بعضی دقیق محاسبه و سروی نشده. «کامپکشن» درست در بعضی جاها صورت نگرفته و واضح است که همین حالا سرک کپرک گرفته و پاره‌گی پیدا شده است. در بعضی جای‌ها، ریگ‌ها یک‌طرف جمع شده و خاک‌ها طرف دیگر. در سروی پلچک‌ها، خاک و باریکه زنده و مرده‌ی که روی پلچک‌ها و بعضی ساحات نرم می‌آید و باعث خمیدگی و افتادگی سرک در آینده می‌شود، نیز در نظر گرفته نشده.

و هم‌چنان اتصال پلچک‌های نو با کهنه که با هیچ نورمی جور نمی‌آید، نیز یکی دیگر از مشکلات تخنیکی این پروژه به‌حساب می‌آید. مثلا پلچک‌های «پی.آر.تی» با نورم انکشاف دهات ساخته شده و نورم کاری فواید عامه با آن کاملاً فرق می‌کند و فواید عامه تابع نورم کاری خود و اصل AASHTO در سرک‌سازی می‌باشد.

نواقصی را که شما در فوق ذکر نمودید، مسئولیت‌اش بیشتر به کی‌ها برمی‌گردد؟

مسئولیت متوجه چند ارگان مشخص می‌گردد:

• تیم سروی و دیزاین مربوط سرک‌سازی ریاست فواید عامه ولایت غور

• تیم نظارت از فواید عامه و «یو.ان.او.پی.اس»

• بخشی از مسئولیت‌های مهمی نظارت به‌مقام ولسوالی لعل و سر جنگل، مدیریت سکتوری و سایر نهادهای ذیربط بر می‌گردد. من مطمئنم اگر این سه ارگان به‌درستی نظارت تخنیکی و اجرایی می‌کرد، به یقین این پروژه به بهترین شکل‌اش تطبیق می‌گردید. اما فعلا که نواقص موجود است و اگر نظارت هم کرده‌ا‌اند، نتیجه نداده است.

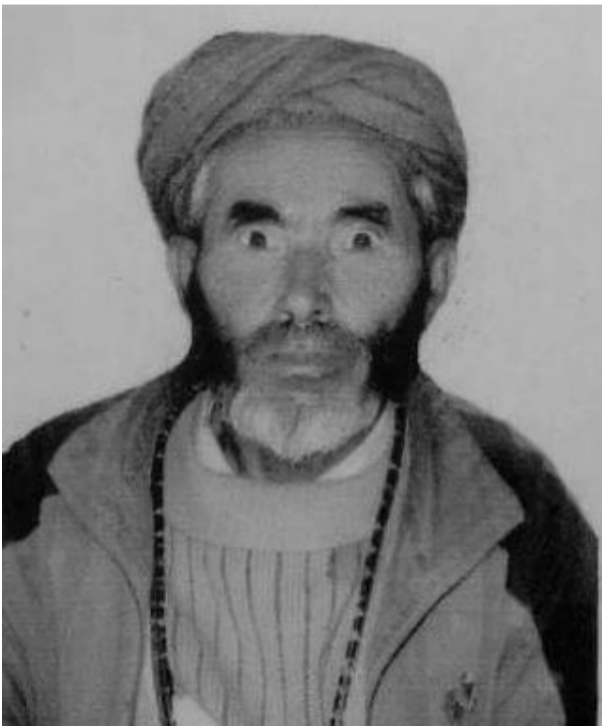
روز معلم و یادی از «دانش»

✦ محمد زمان مهربان

به دانش‌آموزان یکی از مهم‌ترین موضوعات در امر تدریس به‌حساب می‌آید. حیدر دانش‌اما، در چگونگی انتقال تجربیات علمی و عملی‌اش برای دانش‌آموزان سخت‌عذاب می‌کشید. او، به هر دری می‌زد تا یادگیری نخست، روزگاری که داشتیم راه رفتن را فقط سنگینی مسئولیت خود را سبک‌تر بسازد. او با ترکیبی از تجربیات گذشته، اطلاعات فعلی و درکی که از روزگار آینده داشت، شرایط یادگیری را طوری مساعد می‌نمود، که بهترین تأثیر بر ساختار روانی شاگردان ایجاد نموده و دانش‌آموزان یادگیری مؤثر را تجربه کنند. این معلم موفق، گاهی به عنوان یک مدیر در جریان کارهای مدیریتی مکتب وارد کار می‌شد و گاهی به عنوان یک مربی ورزشی، شاگردان را از ارزش و اهمیت ورزش آگاهی می‌داد، گاهی با دستان هنرمنداش آینده‌ی که در انتظار یک دانش‌آموز قرار داشت، ترسیم و نقاشی می‌نمود، و گاهی هم با چهره‌ی یک نظامی میان شاگردانش ظاهر می‌شد و شاگردان را تعلیم و تربیه نظامی می‌داد. جمله‌ی که هرگز از یاد شاگردانش نخواهد رفت: «بچم روزی خواهد رسید که بفهمی دانش چه می‌گفت»

دانش در نظم و انضباط درون اداره و مکتب با دیگران متفاوت بود و همتانداشت. به‌جز روزهای آخر عمرش که داشت با بیماری لاعلاج دست و پنجه نرم می‌کرد، هرگز در جریان رسمیات مکتب غیر حاضر نبود و هر صبح قبل از شاگردان و معلمان دیگر در مکتب حاضر می‌شد. روزهای که هیچ معلمی دیگری در مکتب نبود، حیدر دانش‌اما، در مکتب حضور داشت و در حد توان تمام صنوف مکتب را تحت کنترل و مدیریت قرار می‌داد. او، یک معلم کامل بود و با یک نگاهی کلی می‌توان گفت که تمام ویژه‌گی‌های یک معلم خوب و شایسته در او جمع شده بود و به‌سختی می‌توان همتای چون «او» پیدا کرد. اما، متأسفانه چرخش روزگار فرصت‌ها را از نسل تحت تربیه دانش‌گرفت و حلقه‌ی زندگی را برای بهترین آموزگاران تنگ ساخت. خاک آغوش باز کرد و «دانش» را با تمام آرزوهایش در خود فرو برد. دانش رفت و به ابدیت پیوست؛ اما پای‌های پیش روی خود و مردم‌اش را به‌سوی آینده‌ی روشن اعمار کرد. یکی از اهداف دانش این بود که دانش‌آموزانش بتوانند در سرحدی برسد که برنامه‌های ناکتمیلی که او در ذهن داشت را تکمیل کند.

به‌افتخار می‌توان گفت که حیدر دانش امروز هم هنرمند تحویل جامعه نموده، هم دکتر و انجینیر برای مردم‌اش آماده کرده‌است، هم نظامی برای ملت خود تربیت کرد و هم شاعر و تاریخ‌ساز برای جامعه و مردم‌اش تعلیم داده است. تاریخ تعلیم و تربیه این مرز و بوم به خصوص «گرماب» صدیون زحمات «حیدر دانش» و «دانش»‌های است که عمرشان را صرف این کار مقدس نموده است، و به جاست که یادی از همچون استوره‌های تاثیر گذار شود، تا باشد برای دانش‌آموزان الگو و برای آموزگاران سرمشق قرار گیرد. روح استاد بزرگوارمان شاد و یادش گرامی باد!



پایان رسانید، از معدود کسانی بود که در آن‌زمان پا به عرصه‌ی آموختن دانش نهاد؛ اما هرگز فرصت نشد که به‌عنوان یک شخصیت تحصیل کرده در ساختار حکومت وقت جا بگیرد. زیرا، او با دیگران متفاوت بود و در هیچ برخوردش تملق و ریاکاری به چشم نمی‌خورد. دانش، زندگی را با سخت‌ترین وضعیت پذیرفت و تا دیرزمانی علمیت و دانائی او به علت ناهموار بودن مسیر ناشناخته‌ی علم و دانش، هم‌چنان سرپوشیده باقی مانده بود. هم‌زمان با روی کار آمدن دورهٔ انتقالی حکومت آقای کرزی، که دروازه‌های مکاتب به‌روی کودکان باز شد، حیدر دانش، نیز با علاقه‌مندی خاص به خدمت مردم و شغل مقدس آموزگاری شتافت و تا آخرین مرحله‌ی از زندگی‌اش در خدمت دانش‌آموزان حضور مؤثر داشت، و برای جلوگیری از ایجاد سکتگی در فرایند تعلیم و تربیه از هیچ‌گونه تلاش و فداکاری دریغ نوزدید. رویکرد دانش نسبت به شغل پاک معلمی هرگز بر معیار معاش و درآمد آن نبود و او، همواره به این می‌اندیشید که چگونه دانائی و تجربیات‌اش را برای دانش‌آموزان منتقل کند. بدون شک، مسئله‌ی انتقال داشته‌های علمی آموزگار

شعر دهکده

ماه من غصه چرا؟

این قدر دلگیر وابسته چرا؟

غم مخور، این همه می گذرد

هر چه باشد باز هم می گذرد

آسمان را بیتر

بعدی شب‌های دراز، مثل روزهای نخست

گرم و پور نور، مملو از مهر و محبت، سوی تو می‌نگرد

ماه من غصه چرا!!

تو که می‌دانی، این زمین هم ز سردی زمستان

دل مملو ز بغض اش نشکست

بلکه لبریز ز رؤیا و امید

هر بهاری سبز تر

آن فضای پر ز گل را فرش پاهای تو کرد

ماه من غصه چرا!!

من که این جا با توام

تک‌تک این لحظه‌هایم آرزوی شور و شادی،

خوش‌بختی‌ای تو است

گر غم و اندوه، مثل سیل اشک، روزی آمد به سراغت

با دل غمگین تو از پنجره‌ی عشق به زمین خورد و شکست

با نگاه‌های امیدت به خدا، دری خوشی را بزنی

ماه من!

غصه اگر هست، نترس!

این همه غصه و غم

با همه شادی و شور این جهان

چه بخوای چه نخواهی، میوه‌ی یک باغ اند!

شکر به رضایی



محمد احمدی

عزیزم! دوست دارم چشم بادام قشنگت را

و موهای بلند قیرنگ چنگ چنگت را

قیامت می‌کنی وقتی که صیقل می‌دهی از دل

دو شمشیر دو ابروی سیاه روز جنگت را

دو چندان می‌شود دلکش؛ تن شامه‌ات، آری

که بر تن می‌کنی تن پوش پشمی پلنگت را

و مجنون می‌کنی یک کوچه آدم را تو لیلیام!

که می‌پوشی همان شلوار ک کش دار تنگت را

طراوت می‌تراود هر دم از نوک زبان تو

که وقتی خیس می‌سازی لبان سرخ رنگت را

تو آری، بهترین استی، ولی مشروط بر اینکه...

مالییم تو کنی یک ذره قلب سخت سنگت را



عارف کارا

را از خلوت صوفیانه و ارتباط با خدا خارج ساخته و حتی با بیرون کشیدن شعر از کنج میخانه و مسجد، قالب دیگر و مجزا از اصول فلسفی و عرفانی آن برای ادبیات معاصر تعریف کرده‌اند. اشعار این شعرا تجددگرا و نوظهور، بیشتر حالت عینی و حقیقی بر خود جامه پوشاندند. این شعرا، دردهای را شعر گونه و در قالب یک ادبیات موزون و منظوم بیان کردند، که حامل پیام‌های بزرگتر از حقیقت مجرد خود شعریت تجسم یافت. آن‌ها، نشان دادند که شعر در قالب یک موسیقایی و تعریف شعری، می‌تواند بانگ آزادی، صلح، آرامش و بشریت‌خواهی را بر گونه‌ی اساطیر جنگ و افسانه‌های محقق شده‌ی خونریزی و قتل و غارت سر دهند؛ و در یک اصل متقارن و باور عملی، حرف‌های نگفته و بیان‌نشده‌ی جامعه را در تر ادبی و هژمونیک، سقف ادبیات کهن را بر سر خشونت‌های تعریف‌ناشده‌ی دوره‌ی انقلاب و جنگ مکتوب نشده‌ی کنونی، خراب کنند؛ و نگذارند دیگر ادبیات و زبان، ابزار قدرت‌ساز و وسیله‌ی تبلیغ نابرابری‌های قومی و شکاف‌های فکری برای امپراطوری‌ها و کاخ‌های «سبز» تلقی شود.

گرچند شعر معاصر، به‌شکلی خالی از جنبه‌های عرفان و تصوف به نظر می‌رسد؛ اما در کل اگر از زاویه‌ی دیگری به آن نگرسته شود، می‌توان همین پدیده‌های تکراری و شنیداری را در جل باورهای آزادی‌طلبانه و زخم‌های مرهم‌ناخورده‌ی حاضر مشاهده کرد. درد، دروغ، اندوه، ندامت و شهادت‌های متراپید در سکوی ادبیات معاصر جلوه‌ی شعری گرفته و حتی به‌عنوان یک قربانی بالای دار «که هر آنچه قامت حلاج را افراشت، اعدام است» هرمنوتیک‌تر شده است.

گرچند باید گفت که شعر دوره‌ی انقلاب و مهاجرت و سپس تشکل مجله‌ی ادبی «در دری» که هرچند بعدها یک رویکرد سیاسی به‌خود گرفت (هم‌چنان انعکاس اشعار شعرا بزرگی مثل قنبرعلی تابش، سید ابوطالب مظفری، محمد کاظم کاظمی، زهرا حسین زاده و بسیاری از شعرا دوره انقلاب و مهاجرت را در پی داشت)، می‌شود به‌عنوان یک تحول و دوره‌ی عبور از ادبیات قرن پانزده تا اواخر قرن بیستم تلقی کرد. یک ادبیات جدید و پیوندخورده با بافت‌های ترویج‌یافته و عملی جامعه و تداوم مسیر بر وجه تشابه و ترادف‌های فضای حاکم، توانست با هر آنچه که در پدیده‌ی شعر تجسم می‌یافت، ارتباط خیلی خوب برقرار کند. فرقی نداشت که از کجا سروده شده و شعریت پیدا کرده است. تمام اتفاقات را در قالب کلمات بیان کردند.

از شدت سرما/ دختری (شاید «مریم»ی)/ آن طرف پنجره یخ زد/ و من این طرف پنجره یخ زدم...
حادثه را شعر گفتند و شعر ساختند.



حسین رامش

تبین آن، به‌عنوان یک پدیده‌ی که حس از کلیت درونی، ساز و برگ فرهنگ بشری را عینیت ببخشد، زیاد هم غیر قابل فهم نبوده و نیست. ادبیات، دنیایی بسیار بزرگی است و شعر در این بحر متلاطم اندیشه و تعمق و تفکر، نیز حیثیت یک روزنه‌ی باز و ارزشی را داراست. شعر، در فرهنگ شرقی‌ها، از آنجایی که روابط بر اساس معاشقه و تعارف‌های عاشقانه و عرفانی برقرار است، از جایگاه خاصی برخوردار بوده و یک پنداره‌ی شناخته شده است، و در جامعه‌ی سونامی‌زده‌ی افغانستان از نگاه فرهنگی نقش خوبی را ایفا می‌کند.

ادبیات و شعر قدیم افغانستان، که گرچند بیشتر عرفانی و صوفیانه است و بیشتر تفکر دینی را به نمایش می‌گذارد؛ اما توانسته یک مرز مشترک با آغاز شعر در دهه‌ی دموکراسی و پس از شکل‌گیری دولت مرکزی به‌وجود بیاورد. اخیراً در گوشه و کنار کشور، شعرا‌ی زیادی پدید آمده و شعر



ادبیات، اصولاً ناممکن‌ترین پدیده‌ی است که یک تعریف کلی و جامع از آن، با توجه به ساختارهای فرهنگی و بافت‌های سنتی جوامع، بیرون داده نشده است. گرچند نویسنده‌گان و ادیبان بی‌شماری تلقی‌های متفاوت و مختلفی را از دگرگونه‌گی ادبیات، خصوصاً در قالب شعر، بیرون داده اند و تا حدودی توانسته‌اند کنه نانوشتی فرهنگ‌ها و باورهای بشری را بازتاب دهند؛ اما

انقلاب عاشورا، یک نقطه‌ی عطف در تاریخ اسلام است. این انقلاب با تمام عظمت و بزرگی‌اش وادار شخصیت امام حسین، سالار شهدای کربلا می‌باشد. در هیچ مقطعی از تاریخ فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، ما شاهد چنین فداکاری و از خودگذشتگی برای بقای دین اسلام نبودیم. قیام حسین فراتر از یک مذهب و فرقه‌ی خاصی است. نباید عاشورای حسینی را از عینک مذهبی خاصی مورد تحلیل و کنکاش قرار داد. نباید یک نگرش فرقه‌گرایانه و مدافعه‌جویانه به قیام کربلا داشت. آنهم در عصری که فرقه‌ها و گروه‌های افراطی با خشونت، خون جاری می‌کنند. حادثه‌ی عاشورا یک واقعت تاریخی است که در دل تاریخ اسلام رخ داده است. هدف امام نیز احیا کردن عزت اسلامی و دین جلدش پیامبر اکرم «ص» با تمام شگفتی‌ها و ویژه‌گی‌هایش بود.

اکنون مادر مرجمه‌ی تجلیل، تحلیل، توصیف، عزاداری و مرثیه‌خوانی از انقلاب کربلا قرار داریم. هزار و چند صد سال از حادثه‌ی عاشورا می‌گذرد؛ اما این انقلاب با روش‌ها و فرهنگ‌های گوناگون تجلیل و یادبود می‌شود. یک فرهنگ واحد از عاشورا وجود ندارد. هر کس به طریق کیش خود عاشورا را صحنه‌سازی می‌کند. به قول سعید حجازیان ما با فرهنگ‌های عاشورا روبه‌رو هستیم.

اول، فرهنگ تسلی‌بخشی از عاشورا؛ این فرهنگ را جوامع و مردمی برجسته کردند که گرفتار مصیبت‌های بزرگ، جنگ و خشونت شده و زیر ستم حکومت‌های مستبد له شدند. چه به‌لحاظ فردی و چه به‌صورت جمعی، برای این گونه جوامع، فرهنگ عاشورا بیشتر کاربرد و تسلی‌بخش می‌باشد. این جماعت، بُعد احساسی و عاطفی حادثه را زنده می‌کنند. اشک می‌ریزند. گریه می‌کنند. ناله و زجه می‌کنند. حتی در روایات هم آمده است، هرگاه به مصیبتی گرفتار شدید، خود را به‌ذکر مصیبتی بزرگتر از آن تسلی دهید. پس چه مصیبتی بزرگتر، با عظمت‌تر و مقدس‌تر از عاشورا است، که خود را به آن تسلی داد. هر وقت هر کس دچار مصیبت شود، برای تسلی، دنبال چهره‌های خود در واقعه‌ی عاشورا می‌روند. دختران خورد سال دنبال رفیق و سکنینه‌ی نازدانه می‌روند و حاجت می‌گیرند؛ علی‌اصغر شش ماهه برای پسران کوچک، بهترین شخصیت است که می‌تواند تسلی‌بخش تمام شود. خلاصه، هر کس دنبال شخصیت خود در صحنه‌ی عاشورا می‌روند؛ دردهای‌شان را شریک و قلب‌های‌شان را تسلی می‌دهند. ملاحظه نیز تلاش می‌کنند، تا روضه‌ی مناسبی بخوانند. به‌قول شریعتی خون حسین به تریاک توده‌ها تبدیل شد که دیوانه‌وار از پشت آن می‌دویدند و می‌دویدند. اما گاهی هم شده است که داده‌ها کفایت نکرده هر کس خورده‌فرهنگ‌های عاشورایی برای خودش می‌سازد و عناصری هم به آن می‌افزاید. درین جاست که باب تحریف عاشورا باز می‌شود. خصوصاً در دوران حکومت صفوی‌ها عناصر زیادی وارد فرهنگ عاشورا شد.

دوم، فرهنگ تهاجمی از عاشورا؛ این فرهنگ را حکومت‌های ایدئولوژیکی و انقلابی بیشتر برجسته کرده‌اند، و به‌خورد مردم داده‌اند. به‌گفته‌ی علی شریعتی، در انقلاب، ما فرهنگ عاشورا را بازسازی کردیم. خون امام حسین از تریاک توده‌ها به پرچم مبارزاتی و تهاجمی حکومت‌های ایدئولوژیکی تبدیل شد. در انقلاب اسلامی ایران، از این نوع فرهنگ به‌صورت جدی استفاده شد. مرثیه‌های که «آهنگران» می‌خواند، همه مبارزاتی و تهاجمی بود. آن مرثیه‌ها، همانند سلاح هسته‌یی با هیبت و صلابت قلب‌ها را ویران می‌کرد. جوانان را به شور و هیجان می‌آورد. همه باید مثل عباس شمشیر می‌زدند و مثل حسین مبارزه می‌کردند و مثل قاسم و علی اکبر سر می‌دادند. به‌دشمن تهاجم می‌کردند، به جای سنگر سر می‌دادند. شعری که خود امام خمینی می‌خواند: بهر آزادی قدس از کربلا باید گذشت/ از مزار و مرقد آن سر جدا باید گذشت؛ کاملاً یک رویکرد تهاجمی و مبارزاتی دارد.

سوم، فرهنگ توضیحی یا فدا و فنا عاشورا؛ توضیحی به‌معنی قربانی

فرهنگ عاشورا از فدا به بقا

خریدار دارند که بُعد قربانی شدن و فنا شدن عاشورا را خوب برجسته کنند.

فرهنگ قربانی شدن و فدا شدن عاشورا در حکومت‌های کمونیستی و مارکسیستی نیز رایج بوده و پررنگ دیده می‌شود. شعار انقلابی سازمان خلق تهاجمی، مبارزاتی و هم فدایی بود. ای خلق رنجبرا! دهقان و کارگرا مبارزه کنید، تا از زیر چکمه‌های حکومت مستبد رهایی پیدا کنیم، ولو به قیمت خون ما هم تمام شود.

چهارم، فرهنگ بقا از عاشورا؛ اکنون هزار و چند صد سال از واقعه‌ی کربلا و عاشورای حسینی فاصله گرفتیم، ما باید وضعیت موجود و رسالت فعلی خود را در قبال حادثه‌ی عاشورا بدانیم و با دید عقلانی حادثه را تفسیر و تحلیل کنیم. دیگر قه‌مزدن، تی‌زدن و خون ریختن حادثه‌ی عاشورا را ماندگار نمی‌کند. باید تکلیف مان را با شرایط فعلی روشن کنیم. امام حسین می‌گفت: «ما مکلف به تکلیف هستیم، نه به نتیجه» باید تکلیف فعلی خود را بدانیم. با توجه به شرایط کنونی عمل کنیم و وضعیت موجود را به تحلیل بگیریم. خیلی لازم نیست به گذشته‌های دور و یا آینده‌ی نا معلوم فکر کنیم. این جمله امام حسین همانند جمله‌ی پدرش علی است که می‌گفت: «امافات مفی و ما سیا تیک فاین قم فاعتمت الفرصه بین العدمین» باید یک در آهین به گذشته و یکی به آینده بسته کرد و بیشتر به وضعیت موجود فکر کرد و از فرصت‌های حال استفاده کرد.

اکنون گردوخاک صحنه‌ی کربلا نشسته است. دیگر دود از خیمه‌های نیم‌سوخته به هوا بلند نمی‌شود. صدای ناله‌ی یتیمان خاموش شده است. دیگر عباس در کنار نهر علقمه حضور فیزیکی ندارد و کودکان سیراب شده است. دیگر صدای زولانه‌های زنجیر از گردن امام بیمار به گوش‌ها نمی‌رسد. در عصر کنونی، حفظ اندیشه و نظام عاشورا اصل و ضروری است، تا برای نسل‌های بعدی باقی بماند. حالا مرحله‌ی رسیده است که از فرهنگ «فنا» به «بقا» عبور کنیم. ائمه‌ی معصومین بعد از شهادت امام حسین، راه «بقای» واقعه‌ی کربلا را در پیش گرفتند و تلاش کردند تا خط امام برای همیشه جاوید و زنده باقی بماند. دست به تعالیم و تدارکات سیاسی زدند. جهت‌گیری‌ها و حرکات مبتنی بر محاسبه‌گری‌های عقلانی انجام دادند. حضرت زینب، قهرمان کربلا و الگوی صبر و استقامت، فرهنگ بقای عاشورا را زنده کرد. زینب نه به فرهنگ تسلی پرداخت و نه خود را قربانی کرد. بلکه با سخنرانی‌های تند و کوبنده در کاخ یزید و مسجد کوفه، قیام عاشورا و پیام خون برادرش حسین را برای همیشه زنده کرد و به گوش جهانیان رساند. حکومت فاسد یزید را رسوای ابدی کرد. اگر زینب به فرهنگ تسلی بخش عاشورا اکتفا می‌کرد، باید به گوشه‌ی می‌نشست و برای برادر و یتیمان اشک می‌ریخت و ناله می‌کرد. اما زینب با عقلانیت تمام دست به فرهنگ بقای عاشورا برای نسل‌های بعدی زد. به قول شاعر: کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نمی‌بود/ نینوا در نینوا می‌ماند اگر زینب نمی‌بود.

منابع:
سعید حجازیان؛ از شاهد قدسی تا شاهد بازاری
سید جواد طباطبایی؛ جدال قدیم و جدید
علی شریعتی؛ حسین وارث آدم



شدن، فدا شدن و فنا شدن است. و فدینا بذبح عظیم. ذبح‌الله شدن و قربانی شدن عناصر غالب است. این فرهنگ عاشورا، بیشتر به دین مسیحیت نزدیک است. حضرت عیسی به پیروان خود می‌گفت: هرگاه از دست حکومت‌های مستبد به تنگ آمدید و تحمل نتوانستید به مکان‌های مطمئن هجرت کنید و پایداری را بر بی‌قراری ترجیح دهید، و اگر شرایط اقتضا کرد، مرگ را با آغوش باز بپذیرید. اما حکومت مستبد و فاسد یزید کار را برای حسین تنگ کرده بود. قربانی می‌خواست، تا دین اسلام زنده بماند. و کار که امام حسین انجام داد کار قربانی شدن و فدا شدن در راه دین محمد بود، تا این دین با تمام شکوه و عظمتش باقی بماند: «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی؛ اگر بناست که دین جلد ما تمام جلوه‌هایش باقی بماند، به قیمتی که من از میان بروم، من خود را آماده‌ی ضربه‌های شمشیر کرده‌ام»، «الان اللدی ابن الداعی قدر کزین اثنتین؛ بین السله و الذله و هیات منالذله؛ اگر بناست که عزت اسلامی باقی بماند، ولو این که من از بین بروم، من جانانه پذیرای مرگ می‌شوم تا عزت مسلمین باقی بماند»

واژه‌های فدا و فنا در اندیشه‌های امام خمینی و حتی سید اسماعیل بلخی وجود دارند، که احتمالاً از تفکر عرفانی بیرون شده باشد. فنا شدن یا فنا فی‌الله در عرفان بیشتر استفاده می‌شود. فنا، نه در عقل جای دارد و نه در نقل. با عرفان پیوند تنگاتنگ دارد. اصلاً عرفان با واژه عشق و فنا پیوند خورده است و عشق در مقابل عقل قرار دارد. دیگر محاسبه‌گری‌های عقلی در عشق عرفان جایگاهی ندارد، باید عاشقانه عمل کرد و در راه عشق فنا و فدا شد. امام خمینی می‌گوید: ما گر ز سر بریده می‌ترسیدیم/ در محفل عاشقانه نمی‌رقصیدیم
یا شاعر مشهور از سید اسماعیل بلخی است که می‌گوید: ما جان به فنا دادیم تا زنده شما باشیم. در این نوع فرهنگ عاشورا بیشتر ملاحظاتی



Moh Reza Rezaie

طالبان و کززی؛ ابزارها و بهانه‌های باج‌گیری طالبان ابزاربست برای باج‌گیری. از این رو تلاش می‌شود که نباید از بین برود تا از یکسو روند دموکراتیک‌شدن کشور را کند کند، زیرا این روند باعث نیرومندشدن مردمان محروم می‌گردد و از سوی دیگر ابزاربست برای تهدید دیگر اقوام تا در نهایت سلفه پشتونیزم حفظ شود. و کززی هم بهانه‌ایست برای باج‌دهی قومی - قبیله‌ای. اختصاص یافتن بودجه برای دفتر شخصی کززی، نوعی باج‌دهی است که از زمان احمدشاه ابدالی رواج یافت تا سران پشتون از حکومت راضی باشند و نیز با انتقال بخشی عمده ثروت ملی به سران پشتون‌ها، برتری آن‌ها در برابر دیگر اقوام حفظ گردد.



Reza Omid

بردگی گریزناپذیر انسان پست‌مدرن بیش از این که برده «ایدئولوژی» باشد، برده «تکنولوژی» است. هضم همه چیز در درون تکنولوژی، ویرانگری‌های بسیار دارد. خطر «تکنولوژی زدگی» از خطر «ایدئولوژی زدگی» به مراتب جدی‌تر است. به همان میزان که توسعه افسارگسیخته‌ی تکنولوژی افزایش پیدا می‌کند، به همان میزان تخریب جنبه‌های انسانی انسان، فرهنگ، اندیشه و تفکر شدت می‌گیرد. کاری هم نمی‌شود کرد. شعار تکنولوژی، رساندن توده‌ها به آرزوهای «مادی» شان است. چیزی که در حد یک خیال باقی خواهند ماند و هرگز تحقق نخواهند یافت. برای این که بشر از تکنولوژی عقب مانده اند. نتیجه این عقب‌ماندگی، بردگی و مستعمره‌ی صنعت و کمپانی‌های خصوصی و سرمایه‌داری شدن است. یعنی برگشت به کاپالیسم از نوعی گریزناپذیرش. استعمار گریزناپذیری در راه و حتمی است. چیزی که همه توده‌ها خواسته و ناخواسته و دانسته و ندانسته با تمام توان به طرف آن حرکت کرده است و راهی جز این کار و تسلیم کردن خود بر ارباب زر و زور هم ندارد. در این میان، «روشن‌فکران» بیش از همه، روی «برده‌شدن توده‌ها تلاش دارد. روشن‌فکرانی که به زعم خود شان، پلی است برای گذار توده‌ها از «سنت» به «صنعت». در این راه تن به هر کاری می‌دهد. عاقبت این گذار، اما ناپیدا است. حتی خود روشن‌فکران هم قادر به درک آن نیست.

تیراژ: ۱۵۰۰

قیمت: ۱۰ افغانی

ایمیل: gapdehkadah@gmail.com

آگهی‌های تبلیغاتی: ۰۷۷۳۷۳۲۴۴۴

نشر همزمان: کابل، بامیان، فیروزکوه

و ولسوالی لعل و سر جنگل

گپ دهکده در ویرایش مطالب دست باز دارد. به جز از گپ نخست (سر مقاله)، مسئولیت سایر مقالات به عهده نویسندگان آن است.

مانده بودند، دارند به افتخار تاریخی تبدیل می‌شوند. آری! نسلی که من به آن تعلق دارم، افتخارآفرین نیز است. این نسل، باورمند به یک تغییر مثبت در جغرافیای نابرابری و سیاست انحصاری است. هم نسل من، در میان این همه آواره‌گی و رنج و مشقت، باز هم در دل تاریخ از افتخار، شایستگی و توانایی سخن می‌گویند. بیرق عدالت و برابری را پیشاپیش همه به دوش می‌کشند. به جای جنگ فزیک و روانی، مبارزه‌ی فکری می‌کنند. به جای تفنگ، قلم می‌گیرند و به جای سنگر مکتب می‌روند. به جای خشونت و بی‌نظمی، به حرکت‌های مدنی می‌پردازند. حیات سیاسی و اجتماعی شان را با شهروند بودن ادامه می‌دهند، نه رعیت و برده بودن. آری! هم نسل من، در هر جای که آبادانی و شگوفایی وطن مطرح باشد، با عرق جبین و دستان پرآبله‌اش دست به کار می‌شود. هر جای که حراست و پاسبانی از وطن مطرح شود، سینه‌های شان را سپر آماج دشمنه‌های ظلم و ستم دشمن قرار می‌دهند. هر جای که حرف از منطق و قلم باشد، آماده‌ی پیکار می‌شوند. هم نسل من هم دغدغه‌ی دانایی دارند و هم توان گام برداشتن در جاده‌ی خرد و عقلانیت. آری! «نسل دهکده» نسل افتخار تاریخی است.

آری! نسلی که من به آن تعلق دارم، افتخار آفرین نیز است. این نسل، باورمند به یک تغییر مثبت در جغرافیای نابرابری و سیاست انحصاری است. هم نسل من، در میان این همه آواره‌گی و رنج و مشقت، باز هم در دل تاریخ از افتخار، شایستگی و توانایی سخن می‌گویند. بیرق عدالت و برابری را پیشاپیش همه به دوش می‌کشند. به جای جنگ فزیک و روانی، مبارزه‌ی فکری می‌کنند. به جای تفنگ، قلم می‌گیرند و به جای سنگر مکتب می‌روند. به جای خشونت و بی‌نظمی، به حرکت‌های مدنی می‌پردازند. حیات سیاسی و اجتماعی شان را با شهروند بودن ادامه می‌دهند، نه رعیت و برده بودن.

نسل دهکده

از انزجار تاریخی تا افتخار تاریخی

آری، «نسل دهکده» نسلی ریسمان‌به‌دوشان تاریخ و محرومین سرزمین نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هاست. نسلی که با دستان پینه‌دار و چهره‌های ترکیه‌مسیر زندگی را با تمام دشواری‌هایش می‌پیمودند. نسل دهکده، هم در زندان طبیعت اسیر شدند و هم محکوم سیاست‌های مستبد و تمامیت‌خواه حکومت‌ها گردیدند. نسلی که چراغ رهنمایی این جغرافیای «تباهی» بود، در انزوای سیاسی قرار گرفته بودند و میان مرگ و زندگی دست‌وپا می‌زدند. آری! درد من درد همین نسل است؛ نسلی که در دوش را هیچ‌یک از سردمداران شهرنشین درک نمی‌کنند و به داد شان نمی‌رسند. بلکه می‌خواهند تاریخ این نسل را وارونه جلوه دهند و دردهای شان را کتمان کنند. حتی قلم را از لای انگشتان قلم‌داران دهکده می‌ستانند، تا مبدا هر بار از انزوا و انزجار این نسل سخن گویند. نسلی که هم‌واره محرومیت و محکومیت را با گوشت و پوست و استخوان شان لمس کرده‌اند و مورد اهانت تکه‌داران سیاست و قدرت قرار گرفته‌اند. لیاقت و شایستگی «نسل دهکده» همواره آماج دشمنه‌های اصحاب قضاوت قرار گرفته‌اند و استعداد هزاران جوان ده‌نشین قربانی سیاست‌های کثیف رهبران خودفروخته‌ی گردیدند و در منجلاب حوادث زمان و مکان مدفون شدند. اما، این نسل آرام و خاموش با کاروان زندگی راه می‌رفتند و مسیر تاریخ را می‌پیمودند. آهسته آهسته روزهای سیاه‌گذشت و رنج و رخ زمان تغییر کرد. این نسل سرگردان «دهکده»، که به سیاه‌چال‌های طبیعت و سیاست تبعید گردیده بودند، سر بلند کردند. نسلی که در انزوای تاریخی و انزجار تاریخی قرار گرفته بودند و از درس و تعلیم و معرفت دور



عباس امیری

دو دقیقه



ابراهیم امیر

اگر اشرف غنی می‌بودم: شمال کشور وقتی که نا امن می‌شود، و حتی کندز سقوط می‌کند، امید من برای پایداری افغانستان بیشتر می‌شود. احساس می‌کنم که وضعیت کشور دارد تعادلش را پیدا می‌کند. گرچند برایم سخت است، تحمل وضعیت آشفته‌ی شمال؛ اما جای بس خوشی در این است که پس از سال‌ها جنگ و خون‌ریزی و مصیبت در جنوب، حالا هم‌وطنان شمال ما، آن‌را بر دوش می‌کشند. این، یعنی درد مشترک است. از بابت متحمل شدن این درد، از مردم شمال، به خصوص مردم بی‌دفاع کندز ابراز امتنان و تشکری می‌کنم. اگر فرصت شد به پاس خدمات مردم کندز، در کندز یک «میترو» می‌سازم. برای شهدا، د الله (جل شانه) له دربار نه، جنت فردوس می‌خواهم. تل دی وی افغانستان! و خدای ناخواسته اگر عبدالله می‌بودم: با توکل به خدا؛ شرف، عزت و سربلندی مردم کندز را پس می‌گیریم! عاملان این حادثه‌ی خون‌بار را به پنجه‌ی قانون می‌سپاریم. وضعیت کندز برای ما غیر قابل تحمل است. ما، تا آخرین لحظه در کنار مردم خود باقی می‌مانیم. به دشمنان مردم افغانستان هشدار می‌دهیم، تا دیر نشده دست بردارید از آدم‌کشی و جنایت. در غیر آن صورت، کندز را بالای تان، به گورستان تبدیل می‌کنیم! من، در اندیشه‌ی هر دو سهام‌دار شرکت «وحدت ملی» ببخشید منظورم رهبران حکومت «وحدت ملی» است، نقاط قوت زیادی را می‌بینم: صراحت کلام آقای غنی و احساس تغییر جغرافیای جنگ به باور ایشان، آدم را متحول می‌کند. یعنی آقای غنی، اگر امروز جنگ را به شمال انتقال داده و پس از آن در مرکز و یا شرق و غرب کشور انتقال می‌دهد، در نهایت قصد دارد این آتش شوم را از یکی از مرزهای افغانستان خارج کند. آقای عبدالله اما، با آنکه هیچ کاری کرده نمی‌تواند (البته حق هم دارد، چون سهم‌داشتن ۵۰ فیصد به معنی صلاحیت نصف حکومت که نیست، این را فقط غنی و عبدالله می‌دانند)، ولی باز هم امید خود را از دست نداده است. این یعنی دو قدم پیش یک قدم پس.

احمد علی از کشت بی حاصل می‌گوید

حیدر خیرخواه



احمد علی باشنده‌ی سر تکه‌غال سرچنگل است، که پیشه‌اش دهقانی بوده و از کشت و زراعت و کمبود حاصلات امسالش این گونه سخن می‌گوید:

کم‌وچوم گومال دشت، ام بیخی از خاطر بیکاری و بی‌خوراکی سودا کند. کسای که کاروبار شی دیغنی است، آگه کشت شی اصل ندیده دگه د خانه خونان خورد و ام ندره دی. آلی زمستو ام در آمده که خدا خیر ازمو مردمه پیش کنه. خود مه امسال کچالو کشت کدووم، یگو دو-سه صد سیر اله بال کدوم. امسال ای کچالوی خاک‌مُنده ام اید بای ندره. از این جه تا کابل تننا سیر بیست روپیه کرای موترشی موشه. اونجه ام سیر پنجا- شصت روپیه د سختی می‌خره. د ای اسباب امو مصرف کود و زامتای خوره ام نموشه، چی برسه که ما خرج خانه ره ازو بور کنم، یا چیزی ازو ذخیره شوه. روزبه‌روز وضیت مردم خراب و خراب‌تر شده موره. شمو باور کید که قد ای رقم مردم سالانه یک روپیه ام پس‌انداز نمی‌تنه. آر سال آگه کشت و کار نموبود، مردم یا کابل یا هرات کار کدو مورافت، امونجا یک‌و نیمه خرج و خوراک ایال خوده پیدا موکد، امسال اموره ام از روی مردم گرفته. آلی د کابل و هرات هم بی‌کاری مردمه د فیغو آورده. دولت ام بلدی مردم کُتک مومک نمی‌دیه. وختا موسسا کم‌چوم کمکک موشید، آلی اموام دلال و سرچنگل قط شده. آگه کمکک موکنه ام که د مردمای غریب نمی‌رسه، شاید کُتک مونی خو تقسیم کنه.